

از حدیث شریف  
تألیف  
محمد کریم

ادبیات  
تألیف  
محمد کریم

بازدید شد  
۱۳۰۴

۱۱۴۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		جمهوری اسلامی ایران
کتاب	روضه الحسینه	
مؤلف	محمد کریم	شماره ثبت کتاب
مترجم		۸۹۵۹۳
شماره قفسه	۱۱۴۵۰	

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۱۴۵۰




۱۱۴۵

۱۵۱  
توضیح در کتاب  
الکتاب

ادب الحسین  
تألیف  
محمد شرف



بازدید شد  
۱۳۱۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	روضه الحسین	
مؤلف	محمد شرف ابن محمد کرمانی	۸۹۵۹۳ شماره قفسه ۱۱۴۵
مترجم		

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۱۴۵











































السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا عبد الله  
عليك يا خير الله السلام عليك يا خير الله السلام عليك يا حيوة الله السلام عليك  
يا أمين الله أشهد أنك رسول الله وأشهد أنك خير من عباده وأشهد أنك  
صديق لا ينك ولا ينافي في سبيلك وعبد لله عظيم الشأن  
التي هي خير الناس يا رسول الله أفضل ما جرت به سائر الأمم صل على محمد وآل محمد  
أفضل ما صليت على إبراهيم وآل إبراهيم إنك خير من جبرئيل

10

10







































[illegible][illegible]







































[illegible][illegible]



















































سَابِقُ حَسَنَةٍ وَأَنْفُجُ حَسَنَةٍ  
عَلَى خَاتَمِ حَسَنَةٍ

وصاحبہا کے اہتمام پر

[illegible]

1875

10

١٠

[illegible]

\_\_\_\_\_















































































































































[illegible]

دختر کورین و پند کورین  
بکبر خضر و اجز او نه نه

[illegible]

ان کے لئے جو کہ وہاں کے باشندے



















[illegible][illegible]



































































سال اثنی عشر آن بزرگوار و بیکار گشته و از ایام عمر ترخیص و شهادت فرستاد کوفیان یا جناب امام زمان  
جان بزرگوار و گنار بگوشت مرخص کرده و امر او معاندان بد کردار سپید دل بیبد و پریش غلبه و سر  
و مضطرب کردید بکن ایوی سگر خدای او در جنت و سعادت و کین آن جناب را بر او و فقر خست  
که محتاجت بگوشت خرماسین کلمه بریدان است و استعداد از آن گدازه سعادت این خازم محبت  
نور دیده امیر المؤمنین است و از آن طرف نیز شایسته کسوفی وصف از آنی که شکر خوری  
میتد بسبب بحرب و فتنه و با وجود خود توجیه کجاست عوید مرد و عوید چون آن یا خضر اردو و سگر  
آن حضرت شکر و از آنجوی جنلی است در با جگر است تا ما بر و ناسی کوه که آن را کباب نجیب  
نورده نوست که کس خوردید و نه نه بر کردید رسول خدا را اما که از دور چشم و قدیم مرتبدم  
کنده از او بنا حسب عالیله منسوب خواهم نمود و از چنگان پای به قدر و مقدارش خواهم فرود آورده  
او را که جسته یا جفتل آرد و خرم از جسته او آرد و از آن دنیا بی نداشتن خواهد کرد و از آن  
و نیش من چون رسل و رسول آن کوفیان بی ایمان متوار و غولانی رسید آن کرد و چهار  
انوشانی تانی که بیان کسب کرده بعضی مال و بعضی دست از او داشت حضرت خواجه محمد بن  
و در هر جا که بود کبابی پخته و کباب خند و دانه از آنی که جسته در از او جسته کباب  
بجای خود و نماند آن عجبان به بیعت و عهد استیخت بکشته و این را در هر وقت  
معبود بود که در کباب و دیگر گوشت بی تابا جسته و خنک است و در کبابان بر خدای خلق  
تا که از هر دنیای دوزخ برال است و از نماز و دعا و عبادت و معاد و کس از جسته همچنان و از آنی که  
ایشان بکنی را در سبزه های جسیع مؤذ و لب مبارک باین میان کشد که مرا و کسی نزع و حلال است  
و با احدی که نمی خورد و قال من شرب ماء من عجب محمد آن از دوزخ من شربت جرد و دارام  
خدا شتر چون آن منافقان این سخن را از هر یک که گویا شنیده اند که گویند که گوشت کباب  
از کلام آنجاست معلوم و از سخنانش معلوم می شود که بعد از بنی امیه در وقت حضرت  
و حریفی مبارک شد و از آن دو کسب آن را که گویا غیر عیب بود که چون نصرت بخارید که کباب  
من از هر کس که است کند و عبادت کند و عذر و عفاق آن شافع روز دعا و غایت است از آن  
شما می بر داشته و قدم در حریفی آرد و اذیت آن حضرت که است خدا را بواسطه این رویایی  
معاذ به در عیب سازند و از نزد او علم عزت و حرمت او فرزند چون از آنکه گویم آنجاست است تمام

[illegible]











[illegible][illegible]











































فی عقل خود مفسر و آید و یا سواد احوال و اوضاع مردم می گزیند و اگر اوقات و ساعاتی است که بعضی  
برسم بن عابد اوقات و مینه که چندی می گذشت که این مرد برای آمدن به بیت نیکو و چون آنرا شنید خبر از این  
آمد و در سببی اوشت تا از غار فارغ شد پس نزد یک اوشت و گفت من مردی از این شام و حق تعالی بر من  
شماره و دست محبت اهل بیت رسالت و درستان ایشان اوشت میدادم و بعد از هر وقت در آن بیست و یک  
سکنا ایدم و بعد از این بیست و یک روزان می آید و گوید میگرد و میماند در این راه و بیست و یک روزی که در این راه  
مقی می نمود و پس گفت که شنیدم که یکی از اهل بیت باین شده است که برای فرزند رسول خدا از مردم بیست و یک روز  
حضرت خاندان ایشان که در است و در بزار و در هر یک از آنکه در راهی او آید و نام و کسی را با او می آید که او بیست و یک  
برسم و در بیست و یک روزی که در راه بود و کار خود را کار می نمود که چنانچه می گشت که این مرد از بیست و یک روز  
و در میان حبه گرد و بوی تو شاد و مسکین و در این سبب تر نیک تواند که این مال را از من بگیری و در این  
و بیست و یک روز و بیست و یک روزی که در راه بود و در این شرف خود که در راهی که من از آن است  
بست فر و اگر نه ای اول از من بیست و یک روز و در این سبب تر نیک تواند که این مال را از من بگیری و در این  
مردار و حق تعالی که دوستی از اوستان اهل بیت و بیست و یک روزی که در راه بود و در این شرف خود که در راهی که من از آن است  
برای آنکه مردم را بر احوال من مطلع گردانند و آن بیست و یک روزی که در راه بود و در این شرف خود که در راهی که من از آن است  
و اکنون نزد وی از من بیست و یک روزی که در راه بود و در این شرف خود که در راهی که من از آن است  
برصد حق تعالی که در راه بود و در این شرف خود که در راهی که من از آن است  
را از شما می آید پس آدم روی است پس بهر پستی بنیاد و در است پس آن صحنه است و در این  
این صحنه صفت تا آنکه این صحنه بر او احوال کرد و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است  
مرد و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است  
و چون تا فی موبسم می بود بهانه می نمود و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است  
تا یکی از آنکه گفت و او را در است گفت شنیدم که در راه بود و در این صحنه است و در این صحنه است  
خارج و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است  
شنید که بعضی از آنکه در راه بود و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است  
فرمانی است و او را از آنکه در راه بود و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است  
ایشان و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است

شماره و دست محبت اهل بیت رسالت و درستان ایشان اوشت میدادم و بعد از هر وقت در آن بیست و یک  
سکنا ایدم و بعد از این بیست و یک روزان می آید و گوید میگرد و میماند در این راه و بیست و یک روزی که در این راه  
مقی می نمود و پس گفت که شنیدم که یکی از اهل بیت باین شده است که برای فرزند رسول خدا از مردم بیست و یک روز  
حضرت خاندان ایشان که در است و در بزار و در هر یک از آنکه در راهی او آید و نام و کسی را با او می آید که او بیست و یک  
برسم و در بیست و یک روزی که در راه بود و کار خود را کار می نمود که چنانچه می گشت که این مرد از بیست و یک روز  
و در میان حبه گرد و بوی تو شاد و مسکین و در این سبب تر نیک تواند که این مال را از من بگیری و در این  
و بیست و یک روز و بیست و یک روزی که در راه بود و در این شرف خود که در راهی که من از آن است  
بست فر و اگر نه ای اول از من بیست و یک روز و در این سبب تر نیک تواند که این مال را از من بگیری و در این  
مردار و حق تعالی که دوستی از اوستان اهل بیت و بیست و یک روزی که در راه بود و در این شرف خود که در راهی که من از آن است  
برای آنکه مردم را بر احوال من مطلع گردانند و آن بیست و یک روزی که در راه بود و در این شرف خود که در راهی که من از آن است  
و اکنون نزد وی از من بیست و یک روزی که در راه بود و در این شرف خود که در راهی که من از آن است  
برصد حق تعالی که در راه بود و در این شرف خود که در راهی که من از آن است  
را از شما می آید پس آدم روی است پس بهر پستی بنیاد و در است پس آن صحنه است و در این  
این صحنه صفت تا آنکه این صحنه بر او احوال کرد و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است  
مرد و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است  
و چون تا فی موبسم می بود بهانه می نمود و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است  
تا یکی از آنکه گفت و او را در است گفت شنیدم که در راه بود و در این صحنه است و در این صحنه است  
خارج و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است  
شنید که بعضی از آنکه در راه بود و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است  
فرمانی است و او را از آنکه در راه بود و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است  
ایشان و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است و در این صحنه است















































[illegible][illegible]







[illegible][illegible]



































الزفة وحب  
لحم حبوب  
أضرب قلب  
الحب حب  
حبوب

خطوط

10



















































[illegible][illegible]











[illegible]

三

الحمد لله

لا بد

١٢

[illegible]







دوست غیرت و شجاعت و شجاعت و شجاعت

سید محمد

[illegible]























کتابخانه

30

[illegible]



تاریخ کتب و اشعار شاعران نامی و کلامی فیضیه خانی شاعر کرده

[illegible]







[illegible]

بقدر تمیز نور برق جانی بود و سواد و حدیقه که در خدمت آن ملک سواد من نور بود و در خدمت  
 و از دست صاحب نه برنگشته و در عالم شوق می خندید و کلمات آن سواد و صیقلی بی زاری می خندید  
 بر آن دوزخ فرموده آید **ای بیگانه باهای خود را بنشیند** این را شنیدند و فرمودند **ای بیگانه**  
 و فرمودند **ای بیگانه باهای خود را بنشیند** این را شنیدند و فرمودند **ای بیگانه**  
 که کار را به دست نیتش می دهد این مشرب از این عالم غرض کرد و دست می انداخت و از کج و کدر این عالم  
 و به غارت می شود و این عالم از مشرب کردیم و به آن نیتش رسید که این دختر عجبی است  
 و این بی خود رسد و به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 سواد من نور کرد و به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 شد و به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 که آن و به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 فرمود من اندک پیش اندم که به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 این تا به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 فرمود من اندک پیش اندم که به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 عرض کرد که به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 از خاک برداشته و آن ضرب پاشیدند و دست مبارک الهیه فی القدر آن خشم از او پاشید و پاشید  
 و این و به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 و به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 پس حوادث عراب شد از دست با عیال و به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 عراب که در این عیال و به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 کون و مکان و عیال و به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 در دست و ام ایست بیرون و به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 چو شاه و با نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 مردی که چون یک یک از عیال با وفا می آید و به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت  
 و سر و جان خود را بیکان در راه امام زمان می آید و به نیتش و در عالم حاضر کرد و آن سواد من نور و فرمود که علی بن خطاب نیت







































































[illegible][illegible]



















أَمَّا أَنْتَ فَالْأَعْيُنُ

هو الذي كان في الجحيم

[illegible]

1



























[illegible]

در کسب طهر و نیت خوش بخت و بهمان انگار شد چون آن شاهزاده سوار بر مرکب شد و خادم میانه نشست و او را  
آبرو داد و هر بار که یک آن حرم است خیزن بجای سرنگ افتاد و دران وقت آن دوکلب آن فانی  
گشت که در غیبت است از دیده های مبارک امام زمان سپیدان بردان و دستهای مبارک گوی آستان  
شدند و این حال صاحب بیت زانو نشاند علی علیه السلام و القوم گفتند در ایام خلافت ائمه  
عجل الله تعالی فرجه و یحییاه و بعد از آنکه او باش که فرزند رسول تو دین ترین مردم اجورست و میراث حق  
بخیرت احمد مختار ربوبی این گروه است زیرا مردود و چنانچه مادران خود بدیدار احسن توفیق بهم هم رسید  
بیکانب اموی آوردیم و بیکال اولفتم کسی که در علم پس از آن شاهزاده منتهی شده و ادراک و بر بالای مرکب نشسته  
لیکن و تمایل احمدی داشته و هنوز منت بدرستی روانه میدان گردیده و مانده اوقات جهات تحت  
میدان دارا شجاع چه خود روکش نمود و از هر توجیل خدای مانی حد و مرز کرد چراغ سنگ و انبی  
فرمود که یافان چو خاک و شامیان جهان و سروی دید که که خورشید بخوابان باد و دور و توانائی افکند  
رسالت دارد و گردیده در میان میدانشان که دو گوئی بی شکاف محمد پیش روی اند  
گوی غیر خام صفت هر که فرهاد افغانه ات جمع دارند سندش بند سایه پرافتاک  
زیر و مشکین عتاب و زبان تبارک اله جسس الخالقین بنده نموند و جبران حال آنست  
شد و از هر معر رسیده که این جوانیست که ما را بحجب او تکلف خویشی که عرض کن افان  
اگر حضرت امام حسین است و پنهان است در صورت و برکت سخنش پیغمبری که کسب نام دارد که اگر حضرت  
حضرت امام حسین پاک بران سعد و نه که اتفاق آمد رنگ کی حقت رحیمی خدا مثل راقص کن بیان  
که نسل مرا قطع کردی که ستاره بود تو خوان اسب رامیان میدان بچکان و داماد و این رجاء کار کرد  
آنکه این چنین است که در میان کائنات تمام فرزندان حسین بن علی و ده خدایت پیغمبر اولی مرتبه  
از هر کسی در هر عصری آخرتیم باشد شیخ اعظم که ضرب غلامها علی بن ابی طالب و حضرت روحیه جان  
منت فی کل کم و لیس مشیر نیز نم نداید که چگونه است صفت پدر باشی است که فرزندش نهاده است  
این که پوشیده خدا سازد صفت خود احمدی از آن جوان سپیدان این ترشه عمره پاکند تا که جو  
سپیدان او نیز دید و او گفته ای و بسیار از این بدین که در میدان و جولان گمان است خبر  
ماهی سوی گذارد که داده و نوشیدند و نگار بود اجمال مذاتی اندوخی بصفت بنوا  
بر کرده همان حسینی را و بس مشهوری نو کوئی در اندکی که در روز محشر بدان رفعت















[illegible][illegible]































[illegible][illegible][illegible]















الفقه العرفي في كل ما لم يرد عليه نص في الشريعة  
 من غير أن يكون مخالفاً لها في المبدأ

[illegible][illegible]

7



[illegible][illegible]



























انگشتی خان گفت ما در این گرفت از دست دین و دهر ای چنین گرفت گشته اند چه کرد بان دوست  
 بهر چه در این زمین بی بسند گرفت ای باور آن ناپسورده و در آن عالم با بدن چاک چاک بر آید آن خاکین  
 کرد و با بر خیز غری خون آمدنی لاکون روی بسیار سیوی خداوندی نماز آورد و گفت ای خدای تعالی  
 ما ذا الصبر و الصبر یعنی خداوند ای پستی که چه می گشت بر سر پیر تو ای برادران آن امام مظلوم  
 ضرب پیر و درم حسنان و چکان بر در بدانی نظیر جسم شریفین بود که بدن مبارک در آن میان نمی  
 نمود بعضی هزار و هشتاد بعضی پیکر گناه و قمار می زد و پیش روی آن حضرت بود که بیست و آن کاخان نمود  
 بود که کاخان از ملک که سوادش پر خفاست که پروردگار این خود و غیبت و روی زمین و این کاخان  
 بی چنین دین با او این چنین جور و خفا می یافت و رئیس از نو و فرم از رسول دادند که خطی بی بیست  
 رسید که بعزت و جلال و بزرگواری و خداوندی مایوسند که عجب کلمات خدای اتمام این مظلوم  
 مظلوم را از کاخان او خواهد کشید و عذاب ابد و عذاب محمد است آن را عذاب خواهد کرد و کشید  
 و کشید این سعد لعین و رسیده بود که کاخان این کتاب از دست چاک چاک بی طاقت  
 بدست ناپرسش در نائب و یک است کتاب او شد که را و را با ناپرسش از این ناپرسش از ناپرسش  
 جوانی از تو مصلحتی که بشماعت مراد زمان بود و در خود و چه پس از بدو غلامان که با یکدیگر و چه پس  
 آن افغانی با خنجر بر آن سبب آن سیمان زمان روان کرد و چون نزد یک آن کرد که در دست سبب  
 سر روی دید که چاک احمد و سده داری سر بر زانو می گشت و او که مصلحتی از دم جان کشش  
 شد و سوسی این سحران در اشتیاق جانش بسوی تو پست نشناخته سوسی آن سلطان سر بر داشت  
 حق پیش خود کرد بر بالای آن نشناخته و کشور و کشور در دشت کار که آمد و پنجاه و پنجاه که دید و خود را  
 کشید و نشان حیران جمال آن سانی بنماشته کشا که دید و هر چه انجیمای دلشایش شد و در آن نظیر  
 شظیر بار شد و صحرای دیر خانه از خرابی که در هفت و یک قدم در یک جان شادی و شاد و سبب  
 یک و در آن گرفت از مراد بر او نوریزان نمودار شد چون امام مظلوم بر آن نظری نظر نمود و او را  
 بر آن بهر این خواهد دید و کشور و کشور که ای افغانی با یک اعتقاد چه در دل داری و چه در نظر و اعتقاد  
 این سعد چه هست من فکر ای و سبب می که در راه دوست و امام پیر داری این سر که زینت و کشش  
 بر ازین سندان ساز و خنجر که بای از خنجرش زهر داشت بر و اما آن این است انداز چون نظری  
 بر آن نشناخته شد بر روی از نور احمد آن آن کشید ملک نامش بر روی که کشش به نعل و سبب

[illegible]



[illegible][illegible][illegible]

الله ورسوله  
والمسلمين







[illegible][illegible]















































[illegible][illegible]



[illegible]

آنجا املایا غایت عذرا  
 مرقه ای که فایده ای  
 در این دین و دنیا ندارد  
 و در این دین و دنیا ندارد

[illegible]

پیشہ امی پر

18















[illegible][illegible]



























[illegible][illegible]



کتاب

لَقَدْ نَزَّلْنَاكَ وَهَّابًا



















[illegible][illegible]



















































[illegible][illegible]











































بعد از آنکه سلام داد و عرض کرد که ای امام اقدس منی سرفروزم و از کجای دعوت جانیست  
 بانی بجز خاندان نبوت خدا و ارباب نبوت فریاد می کنم و روان بر او داد که گوید که در راه خود  
 تویم بختیست و جواب ایشان فرمود که من را به یکایکی مجبور نکند و فانی است که منی دعوت  
 بی مثل و نظیر و چنانچه در سیریل رسیده که برادر پسرش است و غیره از آن اندکس و شایسته و یکی از  
 آنکه فرمود که **قوله فو لک و لک** گفتا **الصد** و این زمان بهتری و بایست که بیست  
 و هم از این و از این جنس و کرم خود من و او و حضرت میماند و از این کان سب که بر تفضل و کرم  
 و بر تفری و نبوت من و من و سایر عباد می گویند و در این راه است که از نام می گویند  
 او را و دعا می آید که بگویند ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است ایستاد  
 که میماند است و از این راه و از این راه است و ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است  
 بر تفضل و کرم خود من و او و حضرت میماند و از این کان سب که بر تفضل و کرم  
 و بر تفری و نبوت من و من و سایر عباد می گویند و در این راه است که از نام می گویند  
 او را و دعا می آید که بگویند ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است ایستاد  
 که میماند است و از این راه و از این راه است و ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است  
 بر تفضل و کرم خود من و او و حضرت میماند و از این کان سب که بر تفضل و کرم  
 و بر تفری و نبوت من و من و سایر عباد می گویند و در این راه است که از نام می گویند  
 او را و دعا می آید که بگویند ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است ایستاد  
 که میماند است و از این راه و از این راه است و ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است

عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ

زنده است از راه بلوغ و خدا و خدمت و در راه نبوت که از آنکه بگویند که ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است  
 که این و خود و من و خود و او و حضرت میماند و از این کان سب که بر تفضل و کرم  
 و بر تفری و نبوت من و من و سایر عباد می گویند و در این راه است که از نام می گویند  
 او را و دعا می آید که بگویند ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است ایستاد  
 که میماند است و از این راه و از این راه است و ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است  
 بر تفضل و کرم خود من و او و حضرت میماند و از این کان سب که بر تفضل و کرم  
 و بر تفری و نبوت من و من و سایر عباد می گویند و در این راه است که از نام می گویند  
 او را و دعا می آید که بگویند ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است ایستاد  
 که میماند است و از این راه و از این راه است و ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است  
 بر تفضل و کرم خود من و او و حضرت میماند و از این کان سب که بر تفضل و کرم  
 و بر تفری و نبوت من و من و سایر عباد می گویند و در این راه است که از نام می گویند  
 او را و دعا می آید که بگویند ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است ایستاد  
 که میماند است و از این راه و از این راه است و ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است  
 بر تفضل و کرم خود من و او و حضرت میماند و از این کان سب که بر تفضل و کرم  
 و بر تفری و نبوت من و من و سایر عباد می گویند و در این راه است که از نام می گویند  
 او را و دعا می آید که بگویند ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است ایستاد  
 که میماند است و از این راه و از این راه است و ایستاد که ای میرزا که یک و مثل برادر است







[illegible][illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ































































































[illegible]

أَبَا جَدْنَا فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ  
فَعَلْنَا مَا نَأْمُرُكَ بِهِ  
أَبَا جَدْنَا فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ  
فَعَلْنَا مَا نَأْمُرُكَ بِهِ

[illegible]

1863.















[illegible][illegible]



[illegible][illegible]















































































مؤذ که کاه و اعالی اجماعی می غانی این بران را ادر نما که مرا بر یکس برای خود ساخته و در مجلس میون آن  
دو سیر خرمین حضور و حضورش بود نام زمان از غرض آن معلوم بر آنکه در آن بران است نموده که بجز بر این  
معلوم آن که در سیر حضور بعد از غانی چند و نظر و با اجماع سیر سیر فی الحال بیان و کتبش را که در حبس  
نموده و آن معلوم شفی را میان جنگال کرد از هم دیدند و بچنان حوزه که امری از آن باقی مانده و در آن  
مجلس بیانک و درخ ساخته پس آن دو سیر بچشم انداز عرض کرد که این رسول الله و با وی الله تعالی میفرماید  
بر ما که بکمال کتبیم و روی ما چون معلوم که از ما معلوم میسر از هم بدویش که اید و ادم فرمود که یکای  
روید پسند روش برادر اول و دو سیر است شده و چون ما چون پیش از خود این مجلس و کثیره و نشان میسر  
و چون گفت حدیث را که سیر هم این برادر که افاضت نمود این رسول الله این کار را بحدیث رسول الله  
و اجماعی میست و اگر خدا می ارمان این قوم سیر این روم این هم بکلیه شود و اگر ادم خیریت  
فرمود که حق تعالی اعانت جمع همه فای را این از آنی داشته چنین که اید میکر جان بی آدم را  
ما چون معلوم از خود بر سبند و سبند و از جندی اندیش که آن جان جهانیان از حق غایب و خود از آن  
رمانه با یکسب و اعانت میستی نظر از خاص علایق بر سبند لای بی دین و حبس و سیر میستی که  
به اجماع و اید که پرورد و در حالت که حضرت را می چید با این سیر با اید و با اید و این را در آن  
نماید و نیز این سیر که برکت را از جوده و سیر و عقاید و رها می داد و اینک این سیر  
خونم کرد آن علایق در دولت برای حضرت و اید و در عالمی که ادم زمان و سیر است اید و در سیر  
سبک و ترک می نمود آن علایق سیر سیر با اید که سبند و بر آن حضرت خود اید و آن با اید و سیر  
خیر سیر را با اید و با اید و در سب می چید و در کج آن منزل نموده و فرمود ما چون معلوم از خود اید و  
سج شده ما چون بر پیش نام و در آن سر و پای بر بند و در آن سبای سبک که اید چون به نزدیک جوده و سیر  
به سیر سبک می را بکوه مبارک دستا که شخص اید شخص حضرت از در حجاب عبادت اید که سیر سبک  
در مطلقا از جراحی و در حق بر این مظهر سبک آن شخص ما چون از خود و آن معلوم اید و از آن خود  
بگوید شفی غایب آن ادم شده بود که سیر رفع شده و ما چون منزل نمود و در سب می نمود و با اید و در  
و یک سیر سبک هم رمانده و در آن ادم معلوم ام الصلوات از خود و بر و در آن و از هر طرف  
اد کفی خاک بر داشته ملود و چون اید و از حضرت سبک را با اید و بدور بکشد و چون خاک حرف سبک  
باید نه فرموده که این خاک مدفن من است و ما چون اید که در جوده از سیر خرمین نماید و خود اید که سبک

نموده که کاه و اعالی اجماعی می غانی این بران را ادر نما که مرا بر یکس برای خود ساخته و در مجلس میون آن  
دو سیر خرمین حضور و حضورش بود نام زمان از غرض آن معلوم بر آنکه در آن بران است نموده که بجز بر این  
معلوم آن که در سیر حضور بعد از غانی چند و نظر و با اجماع سیر سیر فی الحال بیان و کتبش را که در حبس  
نموده و آن معلوم شفی را میان جنگال کرد از هم دیدند و بچنان حوزه که امری از آن باقی مانده و در آن  
مجلس بیانک و درخ ساخته پس آن دو سیر بچشم انداز عرض کرد که این رسول الله و با وی الله تعالی میفرماید  
بر ما که بکمال کتبیم و روی ما چون معلوم که از ما معلوم میسر از هم بدویش که اید و ادم فرمود که یکای  
روید پسند روش برادر اول و دو سیر است شده و چون ما چون پیش از خود این مجلس و کثیره و نشان میسر  
و چون گفت حدیث را که سیر هم این برادر که افاضت نمود این رسول الله این کار را بحدیث رسول الله  
و اجماعی میست و اگر خدا می ارمان این قوم سیر این روم این هم بکلیه شود و اگر ادم خیریت  
فرمود که حق تعالی اعانت جمع همه فای را این از آنی داشته چنین که اید میکر جان بی آدم را  
ما چون معلوم از خود بر سبند و سبند و از جندی اندیش که آن جان جهانیان از حق غایب و خود از آن  
رمانه با یکسب و اعانت میستی نظر از خاص علایق بر سبند لای بی دین و حبس و سیر میستی که  
به اجماع و اید که پرورد و در حالت که حضرت را می چید با این سیر با اید و با اید و این را در آن  
نماید و نیز این سیر که برکت را از جوده و سیر و عقاید و رها می داد و اینک این سیر  
خونم کرد آن علایق در دولت برای حضرت و اید و در عالمی که ادم زمان و سیر است اید و در سیر  
سبک و ترک می نمود آن علایق سیر سیر با اید که سبند و بر آن حضرت خود اید و آن با اید و سیر  
خیر سیر را با اید و با اید و در سب می چید و در کج آن منزل نموده و فرمود ما چون معلوم از خود اید و  
سج شده ما چون بر پیش نام و در آن سر و پای بر بند و در آن سبای سبک که اید چون به نزدیک جوده و سیر  
به سیر سبک می را بکوه مبارک دستا که شخص اید شخص حضرت از در حجاب عبادت اید که سیر سبک  
در مطلقا از جراحی و در حق بر این مظهر سبک آن شخص ما چون از خود و آن معلوم اید و از آن خود  
بگوید شفی غایب آن ادم شده بود که سیر رفع شده و ما چون منزل نمود و در سب می نمود و با اید و در  
و یک سیر سبک هم رمانده و در آن ادم معلوم ام الصلوات از خود و بر و در آن و از هر طرف  
اد کفی خاک بر داشته ملود و چون اید و از حضرت سبک را با اید و بدور بکشد و چون خاک حرف سبک  
باید نه فرموده که این خاک مدفن من است و ما چون اید که در جوده از سیر خرمین نماید و خود اید که سبک

نموده که کاه و اعالی اجماعی می غانی این بران را ادر نما که مرا بر یکس برای خود ساخته و در مجلس میون آن  
دو سیر خرمین حضور و حضورش بود نام زمان از غرض آن معلوم بر آنکه در آن بران است نموده که بجز بر این  
معلوم آن که در سیر حضور بعد از غانی چند و نظر و با اجماع سیر سیر فی الحال بیان و کتبش را که در حبس  
نموده و آن معلوم شفی را میان جنگال کرد از هم دیدند و بچنان حوزه که امری از آن باقی مانده و در آن  
مجلس بیانک و درخ ساخته پس آن دو سیر بچشم انداز عرض کرد که این رسول الله و با وی الله تعالی میفرماید  
بر ما که بکمال کتبیم و روی ما چون معلوم که از ما معلوم میسر از هم بدویش که اید و ادم فرمود که یکای  
روید پسند روش برادر اول و دو سیر است شده و چون ما چون پیش از خود این مجلس و کثیره و نشان میسر  
و چون گفت حدیث را که سیر هم این برادر که افاضت نمود این رسول الله این کار را بحدیث رسول الله  
و اجماعی میست و اگر خدا می ارمان این قوم سیر این روم این هم بکلیه شود و اگر ادم خیریت  
فرمود که حق تعالی اعانت جمع همه فای را این از آنی داشته چنین که اید میکر جان بی آدم را  
ما چون معلوم از خود بر سبند و سبند و از جندی اندیش که آن جان جهانیان از حق غایب و خود از آن  
رمانه با یکسب و اعانت میستی نظر از خاص علایق بر سبند لای بی دین و حبس و سیر میستی که  
به اجماع و اید که پرورد و در حالت که حضرت را می چید با این سیر با اید و با اید و این را در آن  
نماید و نیز این سیر که برکت را از جوده و سیر و عقاید و رها می داد و اینک این سیر  
خونم کرد آن علایق در دولت برای حضرت و اید و در عالمی که ادم زمان و سیر است اید و در سیر  
سبک و ترک می نمود آن علایق سیر سیر با اید که سبند و بر آن حضرت خود اید و آن با اید و سیر  
خیر سیر را با اید و با اید و در سب می چید و در کج آن منزل نموده و فرمود ما چون معلوم از خود اید و  
سج شده ما چون بر پیش نام و در آن سر و پای بر بند و در آن سبای سبک که اید چون به نزدیک جوده و سیر  
به سیر سبک می را بکوه مبارک دستا که شخص اید شخص حضرت از در حجاب عبادت اید که سیر سبک  
در مطلقا از جراحی و در حق بر این مظهر سبک آن شخص ما چون از خود و آن معلوم اید و از آن خود  
بگوید شفی غایب آن ادم شده بود که سیر رفع شده و ما چون منزل نمود و در سب می نمود و با اید و در  
و یک سیر سبک هم رمانده و در آن ادم معلوم ام الصلوات از خود و بر و در آن و از هر طرف  
اد کفی خاک بر داشته ملود و چون اید و از حضرت سبک را با اید و بدور بکشد و چون خاک حرف سبک  
باید نه فرموده که این خاک مدفن من است و ما چون اید که در جوده از سیر خرمین نماید و خود اید که سبک



بگویم که این کتاب بستی بنام شاه مجید بود که کتبی که ای و نهال بلخ است میرخی که رسد در آنجا  
 باشد بر دوشه شاه رسل مجاور پیش ای فرزندارنده ازین یاران مدینه و اما سلام برسان و شنایان  
 و نوالیان لیکن لیکن بگو که هرگاه بغیرت گرفتار شوند ازین غریب یا و چون یکسوی و غریب یا و  
 منکر کردند از غم من چون کتب نامشاید خوانند و سلام در دوشه بزرگوار رسد که ای قید بزرگوار پس  
 که اشتیاق با ما جای می کنند و چه علامت اجتناب می کنند بعضی از غریب بر پهنم سجده می کنند و بعضی  
 بایند و در کبر اسیر و از دوشه مقدس پیرنه و بعد از داغ و از اسرار ملک و حکومت و خزان علوم و حکمت  
 حق لایست را در دایه های منافی و کسب دایه های منافی بهانی از آن سخن علوم الهی سیر و ادواب علوم این  
 و اقربان و ادایع استیاری و سلیمان و خاتم النبیین زلفای بر رخ آن باب علم خدگشته و کمالی عقیقه است  
 مبارک بید که دید و حضرت جواد آن کف ز فرود و جزئی باشد عصفور ازین مبارک آن امام مظلوم برآورد  
 بر دوش نهاد و بعد از آن چه بگویم که زبان فارسی را با دایه های منشی و کفن میب آن امام مظلوم ازین جهان  
 خانی روی عالم باقی نماند و اوید و برسم نهاده و بال شجارت با علی علیه السلام شتافت که در کمال زمین و مکان  
 برسم گردید و در کار آن خوش و در کسی شرف کرد و به شورش فایست داشتند و بید کردید و جبرئیل امین بر آن  
 مبروری را دید و فریاد و اغریه از صواع ملکوت میب شد و غفله و آهسته از مکان و مکان کشت حضرت  
 خیر برنده از جای سیاه و دوشان سیاه پیش نهاده و حیدر معزز را جوری جیست بدوش حضرت بنام  
 صحبت کشیدند و هرگاه بنام لباس غریب در بر کردند حضرت زهرا خورشید البهاء و کتب و جیست امام  
 حسن مجتبی را با دوش زهرا خورشید ای الم کلام جان رسید حضرت سیده الشهدا را این غریب کشت که  
 در دوشی بود پیش بر حسین ابن علیز و جهان ستانستان از نظر و رسد سید شهید و از این جهان  
 امام ششم و در دوشی بر حسین بر چاه فرجام از خاطر رفت و در مجلس غریب دایه شاه رفاقت از دوشه لیکن  
 غریب کشت و در آن وقت وجود از کتب عالم غریبش قسم که ال سکات است شد و بیاد و عاقبت  
 خواب شد خاموش چشم که ازین حرف نورناک مرغ بود دایه ای در یکاب شد خاموش چشم  
 که از این غریب کشت بر روی زمین زانک بزرگوار خواب شد خاموش چشم که ازین حرف نورناک  
 در دوشه ال سکات شمعان خون ناب شد خاموش چشم که ازین حرف نورناک در دوشه ال سکات شمعان  
 خاموش چشم که فلک لیکه خون کربت در دوشه ال سکات شمعان خواب شد خاموش چشم که ازین حرف نورناک  
 بر جریل از روی عین غریب شد بعد از آن چشم ال سکات شمعان خواب شد خاموش چشم که ازین حرف نورناک

بگویم که این کتاب بستی بنام شاه مجید بود که کتبی که ای و نهال بلخ است میرخی که رسد در آنجا

بگویم که این کتاب بستی بنام شاه مجید بود که کتبی که ای و نهال بلخ است میرخی که رسد در آنجا  
 باشد بر دوشه شاه رسل مجاور پیش ای فرزندارنده ازین یاران مدینه و اما سلام برسان و شنایان  
 و نوالیان لیکن لیکن بگو که هرگاه بغیرت گرفتار شوند ازین غریب یا و چون یکسوی و غریب یا و  
 منکر کردند از غم من چون کتب نامشاید خوانند و سلام در دوشه بزرگوار رسد که ای قید بزرگوار پس  
 که اشتیاق با ما جای می کنند و چه علامت اجتناب می کنند بعضی از غریب بر پهنم سجده می کنند و بعضی  
 بایند و در کبر اسیر و از دوشه مقدس پیرنه و بعد از داغ و از اسرار ملک و حکومت و خزان علوم و حکمت  
 حق لایست را در دایه های منافی و کسب دایه های منافی بهانی از آن سخن علوم الهی سیر و ادواب علوم این  
 و اقربان و ادایع استیاری و سلیمان و خاتم النبیین زلفای بر رخ آن باب علم خدگشته و کمالی عقیقه است  
 مبارک بید که دید و حضرت جواد آن کف ز فرود و جزئی باشد عصفور ازین مبارک آن امام مظلوم برآورد  
 بر دوش نهاد و بعد از آن چه بگویم که زبان فارسی را با دایه های منشی و کفن میب آن امام مظلوم ازین جهان  
 خانی روی عالم باقی نماند و اوید و برسم نهاده و بال شجارت با علی علیه السلام شتافت که در کمال زمین و مکان  
 برسم گردید و در کار آن خوش و در کسی شرف کرد و به شورش فایست داشتند و بید کردید و جبرئیل امین بر آن  
 مبروری را دید و فریاد و اغریه از صواع ملکوت میب شد و غفله و آهسته از مکان و مکان کشت حضرت  
 خیر برنده از جای سیاه و دوشان سیاه پیش نهاده و حیدر معزز را جوری جیست بدوش حضرت بنام  
 صحبت کشیدند و هرگاه بنام لباس غریب در بر کردند حضرت زهرا خورشید البهاء و کتب و جیست امام  
 حسن مجتبی را با دوش زهرا خورشید ای الم کلام جان رسید حضرت سیده الشهدا را این غریب کشت که  
 در دوشی بود پیش بر حسین ابن علیز و جهان ستانستان از نظر و رسد سید شهید و از این جهان  
 امام ششم و در دوشی بر حسین بر چاه فرجام از خاطر رفت و در مجلس غریب دایه شاه رفاقت از دوشه لیکن  
 غریب کشت و در آن وقت وجود از کتب عالم غریبش قسم که ال سکات است شد و بیاد و عاقبت  
 خواب شد خاموش چشم که ازین حرف نورناک مرغ بود دایه ای در یکاب شد خاموش چشم  
 که از این غریب کشت بر روی زمین زانک بزرگوار خواب شد خاموش چشم که ازین حرف نورناک  
 در دوشه ال سکات شمعان خون ناب شد خاموش چشم که ازین حرف نورناک در دوشه ال سکات شمعان  
 خاموش چشم که فلک لیکه خون کربت در دوشه ال سکات شمعان خواب شد خاموش چشم که ازین حرف نورناک  
 بر جریل از روی عین غریب شد بعد از آن چشم ال سکات شمعان خواب شد خاموش چشم که ازین حرف نورناک

بگویم که این کتاب بستی بنام شاه مجید بود که کتبی که ای و نهال بلخ است میرخی که رسد در آنجا



[illegible][illegible]



